جنبش ایرانگرائی

در ادبیات آلمان
در مقدمهٔ «پیام مشرق»

دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی

دیوان پیام مشرق که اقبال‌لاهوری آن را درسال ۱۲۹۹ ه ش / ۱۹۲۳ م در لاهور منتشر کرده پاسخ‌گونه‌ایست بدیوان غربی گوته شاعر نامدار آلمان که بمنظور محکوم نمودن سیاست غرب و دادن هشدار بمردم هند و ایران و افغانستان و سایر مسلمانان آسیای میانه و جلب توجه ایشان به عواقب وخیم خودباختگی و تقلید کورکورانه از فرنگ سروده شده و صد سال بعد از تألیف دیوان غربی بچاپ رسیده است. او درین دیوان ضمن ترسیم ضعف و زبونی مسلمانان نظرات نوی برای بازسازی اندیشه‌های دینی و سیاسی و فرهنگی واحیای روح استقلال و استغفار و غرور ملی و اعتماد بنفس عرضه کرده و درین زمینه پیشنهادهائی به ملل و رهبران مسلمانان ارائه نموده

است.

پیام مشرق درزمانی سروده شده‌که ضربه‌های سهمگین جنگ جهانی اول نظام فکری و سیاسی اروپا را متزلزل و مسلمانان هند را از خواب قرون بیدار کرده بود و مقالات تکان‌دهندهٔ سید جمال‌الدین افغانی وسید احمدخان دهلوی و سران مسلم‌بیگ افق‌های تازه‌یی به جوانان پراحساس مسلمان نشان می‌داد. آتش شوق استقلال و گسستن‌زنجیرهای بردگی در دلهازبانه می‌کشید وشاعران و نویسندگان و خطبا در لاهور و سایر بلاد هند چه در انجمن‌های اسلامی و ادبی و چه در مطبوعات ندای آزادی را سر داده بودند. بعض روشنفکران و نویسندگان اروپائی مقیم هند هم این‌جنبش را جهت وشتاب می‌دادند.

اقبال هم یکی از آن تشنگان آزادی و استقلال بود. او در سیالکوت ولاهور علاوه برزبان انگلیسی ادبیات فارسی و اردو و فلسفه و عرفان اسلامی را نزد استادان ایرانی‌و هندی و انگلیسی فراگرفت و در مجامع لاهور و مطبوعات هند به نشر اشعار و مقالات تند ضداستعماری پرداخت و رفته رفته بعنوان یك شاعر صاحب داعیه در سراسر هند معروف گردید. سپس به تشویق استادش «سر طامس آرنولد» برای ادامهٔ تحصیل به اروپا رفت و سه سال در لندن و آلمان بسر برد. او درین فرصت به افکارش محور و جهت داد. از سویی با شرق‌شناسان نامی مثل «ادوارد براون» و «مك تاگرت» و «دکتر نیکولسون» آشنا گشت و از سوی دیگر چشمش بدنیای جدید باز شد و افکار سانسور نشدهٔ اسلام شناسان غربی را بزبان اصلی مطالعه

کرد ودرلندن بعضویت جمعیت اتحاد اسلام (پان‌اسلامیسم) درآمد. حاصل این سیرآفاق وانفس‌گرایش اقبال به «انترناسیونالیزم اسلام» بود و نظریهٔ سیاسی اسلامی اورا در چارچوب تشکیل دولت مستقل مسلمانان در هند قالب‌گیری نمود و ازآن پس هرچه گفت و نوشت در همین مسیر بود. حاصل این مجاهدات تأسیس‌جمهوری اسلامی‌پاکستان بود که ده سال بعد از مرگ اقبال صورت تحقق یافت.

اقبال بعد از بازگشت از اروپا تصمیم گرفت پیامهای خود را بزبان شعر بگوش هموطنان و هم‌کیشان برساند. و چنانکه خود گفته است روان مولانا جلال‌الدین رومی بلخی در عالم رؤیا او را مأمور نمود که «درای کاروان» باشد و خفتگان شرق را بیدار کند و به راه اندازد. گرچه فارسی دری زبان مادریش نبود اما هیچ یك از زبانهای هند مثل آن برای بیان مفاهیم عالی فلسفی و عرفانی قابلیت و قالب نداشتند و برای مسلمانان آسیا مفهوم نبودند. ازینرو تصمیم‌گرفت نوادر افکار خود را به‌فارسی عرضه کند. زبانی که از بدو ظهور اسلام در هند شعار و علامت مشخصهٔ مسلمانان بوده و الفاظ و اصطلاحات لازم را برای بیان افکار عالیه در خود جمع دارد وهمهٔ لهجه‌های هند شمالی آگنده از واژه‌های آنست و غالباً با خط فارسی نوشته می‌شود.

نخستین و مهمترین اثر اقبال بشعرفارسی که آنرا در عمر چهل سالگی منتشر کرد و متضمن شرح نظریهٔ فلسفی «خودی» است «اسرار خودی»نام دارد. این همان دیوانست که دوست و استاد انگلیسی او «دکتر نیکولسون» آن را به

انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۲۰ م منتشر نمود و اقبال را در اروپا و امریکا مشهور و به دریــافت رتبهٔ «سر» ممتاز ساخت. بعد از آن سایر آثار منظوم او یعنی «رموز بی‌خودی»، «پیام مشرق»، «بــانگ درا»، «زبور عجم»، «جاویــدنامه»، «مسافر»، «بــال جبرئیل»، «ضرب‌کلیم»، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» و «ارمغان حجاز» یکی بعد از دیگری بزیور طبع آراسته شد و ارمغان حجاز هنوز از چاپ خارج نشده بود که شمع زندگی اقبال در روز اول اردیبهشت ۱۳۱۷ هـ ش در شصت و یك سالگی غــروب کرد. او روز هجدهم آبان ۱۲۵۶ هـ ش در سیالکوت پنجاب متولــد شده بــود (۱۸۷۷ـ۱۹۳۸ م). مدفنش در لاهــور زیارتگاه مسلمانانست.

اقبال درین دیوانها که بفارسی یا اردو سروده شده معیارهای تازه‌یی برای زندگی بهتر در سایه استقلال و عشق و آزادگی به مسلمانان عرضه کــرده و آنان را بــه بازشناسی گوهر «خــودی» و همبستگی و قیام باهمی در برابر استعمار جهانی و تأسیس حکومت الهی و نشاندن خلیفة‌الله بر مسند ولایت و تشکیل دولت واحد و مشترك اسلامی بر اساس قوانین قرآن و الغاء رژیم‌های تقلیدی و ستیز با شاهان جابر و ملایان جاهل و مبارزهٔ بی‌امان با نژاد پرستی و وطن پرستی دعوت نموده است.

او در پیام مشرق نظرات خود را در قالب مثنوی وغزل و دو بیتی و قطعه و قصیده ضمن یك مقدمهٔ منثور بزبان اردو ویك مقدمهٔ منظوم بوزن وسبك مثنوی معنوی وچهار فصل شرح داده است. در مقدمهٔ منثور، نیز اندیشه‌ها و

ادبیات ایران و انعکاس کلام فارسی را در فرهنگ و تمدن غرب بیان نموده که برگردان آن بفارسی در همین مقال خواهد آمد. مقدمهٔ منظوم شامل هشتاد و یك بیت است. ضمن اهداء کتاب بـه پادشاه افغانستان در آن اظهار خرسندی شده که مسلمانان افغان در عقاید اسلامی سالم و با صلابت مانده‌اند. امان‌الله‌خان را مردی تجدد خواه و اصلاح‌طلب می‌دیده و او را به ادامهٔ نوسازی افغانستان تشویق می‌کرده است امـا او بـه ملت افغان هشدار داده است کـه در مسیر تجـدد در دام تقلید از غرب نیفتند و اصالت دینی و ملی را فراموش نکنند.

به فصل اول دیوان «لالهٔ طور» نـام داده است. ایـن بخش که شامل صد و شصت و سه دوبیتی بر وزن دوبیتی‌ـ های باباطاهر است شامل: اعجـاز عشق، مقـام انسان، لزوم پرورش هم‌آهنگ تن و جان، شناختن اسرار خودی و رموز بی‌خودی، پیوستگی اجزا به‌جهان آفرینش، برکات مبارزه و تلاش، وحدت اسلامی، معایب تقلید ازبیگانگان و بی‌معنی بودن افتخار به نژاد و وطن می‌باشد وکوشش شده است افاغنه و سایر مسلمانان را به خطراتی که در راه تجدد خواهی در کمین ایشانست آگاه سازد.

فصل دوم «افکار» نام دارد و شامل پنجاه غزل وقطعه و مناظره در ۴۴۳ بیت است. اهم عناوین این فصل چنین است: گل نخستین ــ تسخیر فطرت یا ادعانامه‌های انسان و ابلیس علیه یکدیگر ــ بوی گل ــ نـوای وقت ــ حیات جاوید ــ افکار انجم ــ زندگی ــ محاوره علـم و عشق ــ سرود ستارگان ــ نسیم صبا ــ پند باز به بچهٔ خویش ــ

کرم کتابی ــ کبر و ناز ــ لاله ــ حکمت و شعر ــ کرمك شبتاب ــ حقیقت ــ حدی ــ قطرهٔ آب ــ محاوره بین انسان و خدا ــ ساقی‌نامه ــ شاهین و ماهی ــ شبنم ــ عشق...

درین اشعار در سبك و وزن و الفاظ و نیز در مضامین و معانی نوآوری بسیار شده است. مخصوصاً مناظرهٔ علم و عشق و خدا و انسان و ادعانامه‌های انسان و ابلیس علیه یکدیگر و ترجیع‌بند «حدی» در زبان فارسی بی‌سابقه است.

فصل سوم «می‌باقی» نام دارد و شامل چهل و پنج غزل و ۲۹۱ بیت است. اقبال برای غزلهای این فصل عنوان ننوشته ولی همهٔ آنها از غرر اشعار و شارح افکار فلسفی و اجتماعی اوست.

فصل چهارم که قسمت اساسی دیوان است به منظور نقد افکار غربیان و پاسخ‌گوئی به ایشان سروده شده و حاصل مطالعات عمیق فلسفی و عرفانی وادبی شاعر است. این قسمت «نقش فرنگ» نام دارد و شامل عناوین ذیل است:

پیام فرنگ ــ جمعیت‌الاقوام ــ شوپن هاور و نیچه ــ فلسفه و سیاست ــ صحبت‌رفتگان از زبان تولستوی، کارل مارکس، هگل، مزدك، فرهاد، نیچه، آینشتین، بایرن، جلال‌الدین‌رومی، پتوفی، اگوست‌کنت ــ گوته و رومی ــ پیغام برگسن ــ می‌خانهٔ فرنگ ــ لنین و قیصر ــ گفتگوی حکیمان‌فرنگ: لاك وکانت وبرگسن ــ گفتگوی شاعران: برونینگ و بایرن و غالب و رومی ــ خرابات فرنگ ــ خطاب به انگستان ــ قسمت نامهٔ سرمایه‌دار و مزدور ــ

نوای مزدور ــ آزادی بحر... و ابیات متفرقه یا بقول اقبال «خرده».

درین فصل لبهٔ تیز حملات شیخ محمد اقبال متوجه فرنگی‌مآبی و فلسفهٔ غربیست. به همهٔ شعراء و حکماء و سیاستمداران اروپا می‌تازد، سرمایه‌داری و کمونیزم هر دو را محکوم می‌کند. مادی‌گری غرب را علت اصلی جنگ جهانی می‌داند. به رژیم های حاکم در اروپا بخصوص رژیم جمهوری اظهار بی اعتقادی می‌کند و می‌گوید «که از مغز دوصدخر فکر انسانی نیاید»، سازمان ملل را به‌باد انتقاد می‌گیرد و آنرا به انجمن کفن دزدان برای تقسیم قبرها تشبیه می‌کند و تمدن مغرب زمین را چون روزی روشن می‌شمارد که فاقد طراوت سحر است... او از بین فلاسفهٔ اروپا تنها «نیچه» را که طرفدار اصالت قدرت است می‌پسندد اما او را هم چون هدف معنوی از قدرت ندارد سرگردان و قابل سرزنش می‌داند.

اقبال در پیام مشرق مانند سایر دیوانهای فارسی و اردو فقط به یك حکیم و عارف و شاعر سرسپرده و سخن او را بی‌چون و چرا و قول فصل دانسته است و آن مولانا جلال‌الدین بلخی رومی است. او درین دیوان مانند مرشد خود گرد کلمه بازی و سخن پردازی وخیال‌سازی نگشته و از لفظ فقط به عنوان پیمانه و ظرف معنی و ادات بیان مقصود استفاده کرده است معذلك از نظر فصاحت و بلاغت در ردیف سایر شاعران بزرگ صاحب رسالت فارسی است و چیز از درستی و رسایی و شیوایی کلام کم ندارد. منتهی سبك او محکم و دیریاب

است و کلمات و تعبیراتی در سخنش دیده می‌شود که در بلاد شرقی ایـران و در افغانستان و پاکستان وکشمیر و سند و هند و آسیای میانه و جمـاهیر آسیائـی شوروی رایجست نه در لهجهٔ فارسی و عراقی.

پیام مشرق از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۷۵ م تنهـا در لاهور چهارده بار تجدید چاپ شده است. در سایر بـلاد پاکستان و هند و افغانستان و ایران نیز چـاپهای متعدد خـورده است و در بین مستشرقین شهـرت دارد. دکتـر هانسی مائنگی مستشرق آلمانـی قسمتهایی از آنـرا در حیات اقبال به آلمانی درآورد و به آن مرحوم تقدیم نمود. پرفسور آربری هم لاله طور را به انگلیسی ترجمه نمود. دکتر عبدالوهـاب عزام مصری تمـام دیوان را به عربـی برگرداند. دکتر گنج‌علی ترك آنرا به ترکی اسلامبولی و عبدالرحمن طارق‌پاکستانی‌آنرا به اردو ترجمه نمودند. بعد از انتشار این دیوان بود کـه در محافـل غربی «پیام مشرق» را بعنوان نظریهٔ تازهٔ دینی و سیاسی یك فیلسوف بزرگ شرقی شناختند و مقالات بسیار دربـارهٔ آن نشر دادنـد.

سخن را همینجا کوتاه می‌کند و مقدمه‌ای را که اقبال بزبان اردو بر پیام مشرق نـوشته بکسوت فارسی دری در می‌آورد. شاید اهل تحقیق را برای شناخت افکار اقبال وعقیدت‌او به‌زبان وفرهنگ‌ایرانی وهدفی‌که‌از‌تصنیف‌این دیوان داشته بکار آید. تا آنجا که نویسنده می‌داند نخستین بار است که این مقاله بفارسی ترجمه می‌شود و سعی شده است روح مقال وحتی‌المقدور الفاظ آن حفظ شود. اگر

درین خدمت ادبی خطا و قصوری پیش آمده باشد از خوانندگان امید بخشایش دارد. و من اللهالتوفیق.

م. م. فریدنی

دیباچهٔ «پیام مشرق» بقلم اقبال لاهوری
ترجمه از اردو

بسم‌الله الرحمن الرحیم

للهالمشرق والمغرب. مشرق و مغرب هر دو از آن خداست.

مشوق من در تصنیف پیام مشرق دیوان غربی «گوته» شاعر زندگی شناس آلمان بود. دیوانی که به قول «هانری هاینه» شاعر یهودی آلمانی «دسته گلی است که غرب برای قدرشناسی وعرض سپاس به‌مشرق زمین تقدیم می‌دارد... این دیوان شاهد و نمایانگر آنست که مغرب زمین از روحانیت و خلقیات سرد و ناتوان خود بیزار گشته وبرای کسب گرما و ایمان به گنجینه‌های سوز و عشق شرق روی آورده است».

«گوته» این مجموعهٔ اشعار را که بهترین تصانیف اوست و خود آنرا دیوان نامیده تحت تأثیر چه جاذبه‌هائی بنظم آورده و در چه اوضاع و احوالی برشتهٔ تحریر درآورده، پرسشی است که برای پاسخ آن باید تحولی را که در زمان او در اروپا پیش‌آمده بود ــ و درتاریخ ادبیات آلمان به «جنبش شرق‌گرائی» معروف شده ــ مورد توجه قرار دهیم. درنظر داشتم، راجع به‌جنبش مذکور به‌تفصیل

درین مقدمه گفتگو کنم لیکن متأسفانه بسیاری از مآخذ لازم برای چنین تحقیقی در هندستان دستیاب نیست. پاول هرن مؤلف تاریخ ادبیات ایران طی مقاله‌ای درین باره بحث کرده و شرح داده است که «گوته» تا چه اندازه مدیون شاعران ایرانست و در دیوان خود تا چه‌حدازیشان استفاده کرده است. لیکن آن شمارهٔ مجله «ناروواندسود» را که این مقاله در آن چاپ شده در کتابخانه‌های هند و آلمان بدست نیاوردم. ازینرو ناچار در نوشتن این دیباچه به یادداشتها و بررسی‌های خود تکیه خواهم کرد. از رسالهٔ مختصر ولی مفید آقای «چارلس ریمی» هم که درین زمینه تألیف نموده استفاده خواهم نمود.

اندیشهٔ دورپرواز «گوته» از عنفوان جوانی به سوی تخیلات وافکارشرقی گرایش‌داشت. در«شهراستراسبورگ» آن هنگام که بتحصیل رشتهٔ حقوق و قوانین مشغول بود با «هرتر» چهرهٔ مشهور و قابل احترام ادبیات آلمانی آشنایی و دوستی پیدا کرد و این هم صحبتی بطوری که «گوته» در زندگی نامه‌اش اعتراف نموده در حیات ادبی وی تأثیر بسیار داشته است. «هرتر» فارسی نمی‌دانست اما چون اخلاقیات بر رویه و طبع او غالب بود به آثار سعدی دلبستگی خاص نشان می‌داد تا جائی که موفق شد بعض قسمتهای گلستان را به آلمانی برگرداند. اما به سبك و افکار خواجه حافظ علاقه چندانی نداشت. او در یکی از مقالاتش معاصرین خود را به اهمیت مقام سعدی توجه داده و نوشته است: «ما به سبك و روش حافظ نغمه‌های بسیار سروده‌ایم اکنون ضرورت دارد چندی هم

در دبستان سعدی شاگردی کنیم». لیکن با همهٔ این عشق و علاقه که به سعدی داشته در مقالات و اشعار او تأثیر محسوس و قابل ذکری از افکار شرقی بچشم نمی‌خورد. همینطور در آثار معاصر او «شیلر» که پیش از شروع نهضت شرق‌گرائی درگذشته از تأثیر ادبیات مشرق زمین خبری نیست؟ گرچه نمایشنامهٔ «توران‌دخت» او از هفت پیکر نظامی و افسانهٔ دختر پادشاه اقلیم چهارم اقتباس شده است. آن قصه را مولانا نظامی چنین آغاز کرده است!

گفت کز جمله ولایت روس	بود شهری به نیکوی چوعروس

در سال ۱۸۱۲ میلادی «فن هامر» ترجمهٔ کامل دیوان خواجه حافظ را منتشرکرد و در واقع با انتشار این‌ترجمه بود که جنبش شرق‌گرائی در ادبیات آلمان آغاز گردید. درین زمان عمر گوته به شصت و پنج سال رسیده و زمانی بود که ملت آلمان از هر جهت پائین‌ترین مراحل سقوط را می‌پیمود. فطرت موزون و طبع پاك «گوته» با هرگونه فعالیت و مشارکت در نهضت‌های سیاسی که در آن ایام جریان داشت موافق نبود و روح عالی او که از سروصدا-های گوش‌خراش و درگیریهای اروپا بیزار بود تلاش می‌کرد برای خود مأمنی در فضای امن وسکون شرق‌جستجو کند. در همان موقع بود که با افکار حافظ آشنا شد و نغمه‌های آن شاعر عرش آشیان هیجانهای عمیقی در مغز و روح او بپا کرد و همین هیجانهاست که سرانجام به صورت «دیوان غربی» متجلی گردید. ترجمهٔ «فن هامر» نه تنها محرك اصلی گوته برای نظم دیوان غربی شد

بلکه از آن پس در سراسر عمر الهام بخش و مـأخـذ و سرچشمه افکار واندیشه‌های بلند و نوادر تخیلات او قرار گرفت. گاهی شعر «گوته» ترجمهٔ آزادی از غزل حـافظ است و چه بساکه نیروی تخیل او در تحت جاذبهٔ یك مصرع یا یك بیت ازغزل حافظ به افق‌های دوراندیشه وشاهراه‌های تازهٔ زندگی راه برده و مسائل باریك و رموز تازه‌ای از حیات را کشف کرده است. «بیل‌سوشکی» مؤلف مشهور زندگی‌نامهٔ گوته دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

«گوته در نغمه پردازی‌های بلبل شیراز تصویر خود را بنظر می‌آورد و گاه چنین احساس می‌کند که او خود حافظ است و روح او بوده که در ایام قـدیم در مشرق زمین در کالبد حافظ حلول کـرده است. با همان مسرت زمینی و محبت آسمانی و با همان سادگی و عمق و جوش و حرارت و با همان وسمت مشرب و گشاده دلی و وارستگی از همهٔ قیود و رسوم... خلاصه آنکه از هر حیث خود را نسخه دوم حافظ شیراز می‌انگارد.»

«حافظ لسان‌الغیب و ترجمان اسرار است وگوته نیز چنین بود. همانطور که در الفاظ بظاهر سادهٔ حافظ یك جهان معنی نهفته است در قلم بی پیرایه گوته نیز اسرار و حقایق بی‌کران تجلی می‌کند. هر دو شاعر جهان‌گشایان بزرگ زمان را تحت تأثیر قرار دادند: حافظ تیمور را و گوته ناپلئون را. هر دو توانستند در عصر تباهی و آشوب ثبات و سکینه درونی را حفظ کنند و در بحبوحهٔ حوادث به سرودن نغمه‌ها و نظم اشعار ادامه دهند.

«گوته» علاوه بر خواجه حافظ ممنون احسان و تخیلات

شیخ عطار، سعدی، فردوسی و سایر علمداران ادبیات ایران و سایر اندیشمندان اسلامست. در یکی دو مورد کوشیده است با التزام قافیه و قید ردیف به سبك شاعران فارسی غزل پردازی کند. در شعر خود نه تنها استعارات فارسی را چون «گوهر اشمار» و «تیر مژگان» و «زلف گره‌گیر» بی تکلف بکار برده بلکه در تحت جاذبهٔ غزل فارسی از اشاراتی هم به «امردپرستی» احتراز نکرده است. نام بخش‌های مختلف دیوان غربی به فارسی است مانند مغنی نامه، ساقی‌نامه، عشق‌نامه، تیمورنامه، حکمت نامه و غیره. معذلك و با همهٔ این عشق وعلاقه که به‌شعر فارسی داشته روح غربیش مقلد هیچ شاعر فارسی نبوده است و فطرت شاعرانه‌اش مستقل مانده از قید هر نوع دنباله روی آزاد است. اگر درلاله‌زارهای مشرق نواخوانی و نغمه‌سرایی کرده بکلی عارضی است و هرگز ماهیت غربی خود را از دست نداده است. اگر نگاهش به مشرق بوده فقط حقیقت را جستجو می‌کرده است. از افکار شرقی تنها آنها را اقتباس کرده که در سرشت غربی او قابل‌جذب بوده‌است. ازینرو هیچ علاقه‌ای به «تصوف‌عجم» نداشته است و اگر چه خوب می‌دانسته که در مشرق زمین مردم به اشمار حافظ به خاطر تفسیرهای صوفیانه‌دلبستگی دارند او علاقه‌ای به این تعبیر و تفسیرها نداشته و به شعر حافظ فقط و فقط از نظر تغزل می‌نگریسته است. حقایق فلسفی و معارف عرفانی مولانای روم هم برای «گوته» گنگ و مبهم می‌نموده است. معلوم می‌شود وی شعر رومی را با نگاهی عمیق مطالعه نکرده است و گرنه

کسی که ستایشگر «اسپینوزا»ی هلندی قائل به وحدت وجود است و از «برونو» فیلسوف وجودی ایتالیائی در نوشته‌های خود پشتیبانی می‌کند چگونه ممکنست به عظمت رومی اعتراف ننماید؟

خلاصه آنکه گوته بوسیلهٔ دیوان غربی جهد کرد تا روح ایرانی را در کالبد ادبیات آلمانی بدمد. او نهضتی را آغاز نمود که بعد ازو شاعران دیگر آلمان چون «پلاتن» و «روکرت» و «بودن استات» آنرا دنبال نمودند وکوشیدند هر چه بیشتر در تکمیل وگسترش آن‌گام بردارند. «پلاتن» برای مقاصد ادبی خود زبان فارسی را فراگرفت و با التزام به قواعد قافیه و گاهی عروض به نظم غزل ورباعی بزبان آلمانی پرداخت و بر همین منوال قصیده‌ای در مدح «ناپلئون» سرود. او هم مثل گوته استماراتی را که درغزل فارسی رایج است مانند «عروس گل» و «زلف مشکین» و «لاله عذار» بی تکلف در اشعار بکار برده و دلداده تغزل محض فارسی بوده است. «روکرت» در سه زبان شرقی یمنی فارسی و عربی و سنسکریت مهارت داشت. در نظر او فلسفهٔ رومی اهمیت بسیار داشت و غزلیات خود را بتقلید از رومی می‌سرود و چون به السنهٔ شرقی احاطه داشت از منابع و مآخذ متنوع در اشعار خود استفاده می‌کرد. به خصوص از مخزن‌الاسرار نظامی و بهارستان جامی وکلیات امیرخسرو وگلستان سعدی ومناقب‌العارفین و عیار دانش و منطق‌الطیر و هفت قلزم و غیره بهره بسیار برده است. وی کلام خود را با روایات و حکایات ایرانی پیش از اسلام نیز زینت داده همچنین بعض وقایع

تاریخی اسلام را بنظم آلمانی درآورده که از آن جمله است: داستان «مرگ محمود غزنوی» و «حملهٔ محمود به سومنات» و«سلطانه رضیه»... و همهٔ این منظومه‌ها را با استادی بپایان رسانده است.

بعد از «گوته». شاعری که در شرق‌گرائی و تتبع شیوهٔ شاعران ایرانی بیش از دیگران مقبـول طبع ملت آلمان واقع شده «بودن‌استات» است. وی مجموعهٔ اشعار خود را با نام مستعار «میرزا شفیع» منتشرکرد واین سفینهٔ کوچك بقدری مورد پسند جامعهٔ آلمانی قرار گرفت که در مدتی کوتاه صد و چهل بار تجدید چاپ گردید. «بودن» دراین اشعار روح ادب ایران را چنان خوب جذب‌کرده‌که‌آلمانی‌ها تا مدتی دراز خیال می‌کردند این اثر در اصل فارسی بوده و او آنرا از متن فارسی به آلمانی برگردانده است. «بودن استات» از اشعار امیر معزی و انوری نیز استفاده نموده است.

من درین بحث آگاهانه از «هاینه» معاصر مشهور گوته یاد نکردم. گرچه در دیوان او موسوم به «شعرهای تازه» آثار نفوذ ادب فـارسی نمایانست و داستان «محمـود و فردوسی» را بی‌نهایت زیبا بنظم آورده است. این کار را بدو جهت انجام دادم یکی آنکه هاینه مـن حیث‌المجموع ارتباطی با جنبش شرق‌گرایی در آلمان ندارد ودیگر اینکه بعقیدهٔ او شعر فارسی جز بر دیوان غربی گوته بر سایر اشعار آلمانی اثر قابل توجهی باقی نگذاشته است. معذلك این شاعر آزاده نتوانست از تأثیر جادوی ادب فارسی در امان بماند تا جائی‌که درعالم خیال گاهی خود را یك شاعر

ایرانی می‌پنداشته که جلای وطن کرده است و بصورت تبعیدی در کشور آلمان بسر می‌برد. درین‌باره چنین می‌نویسد: «ای فردوسی ای جامی ای سعدی برادر شما اینجا در زندان غم اسیر است و دلش برای گلهای شیراز می‌تپد».

از بین شعرای درجهٔ دوم آلمان که از خواجه حافظ تقلید کرده‌اند نام «دومر» «هرمن» «استال» «لوشکی» «استایک‌لتز» «سنت‌هولدا» و «فن‌شاک» قابل ذکر است. «فن شاک» در دنیای علم و ادب از اهمیت نسبی برخوردار بوده است. منظومه‌های او دربارهٔ «انصاف محمود غزنوی» و «قصهٔ هاروت و ماروت» مشهور است و در شعر او اثر کلام و فکر خیام بخوبی به چشم می‌خورد.

تحقیق کامل در جنبش شرق‌گرائی درآلمان و مقایسهٔ تفصیلی اشعار شاعران آلمانی با شاعران‌ایرانی وتأثیرات لفظی‌ومعنوی ادبیات فارسی بر ادبیات آلمانی خود مبحث دیگری است که احتیاج به بررسی طولانی دارد و من‌اکنون نه وقت این کار را دارم و نه وسائل آنرا. شاید اشارات کوتاهی که درین مقدمه گذشت شور و شوق تحقیق را در دل نوجوانی برانگیزد و او را به این کار تشویق نماید.

دربارهٔ هدف و مقصود خود از تصنیف پیام مشرق که صد سال بعد از دیوان غربی گوته سروده شده ضرورت ندارد در اینجا چیزی بگویم. بینندگان خود متوجه خواهند شد که هدف من از نظم این دیوان بیش از همه بیان‌پاره‌یی حقایق اخلاقی و مذهبی و ملی است که در سازندگی و پرورش باطنی اقوام و ملل تأثیر کلی دارد. گرچه بین

اوضاع و احوال صد سال پیش‌که دیوان غربی سروده شده با امروز شباهت‌هائی وجود دارد ولی حقیقت اینست که اضطراب روحی که جهان را در زمان ما فرا گرفته ــ و ما چون جزئی ازین جهان و غرقه در دریای پریشانی هستیم به آسانی نمی‌توانیم به ابعاد آن پی بریم. ــ مقدمهٔ یك انقلاب بزرگ روحانی وتمدنی است‌که خواه وناخواه سراسر عالم را شامل خواهد شد. جنگ بزرگ اروپا رستاخیزی برپا کرده و تقریباً همهٔ ضوابط و نظامهای کهن را ریشه‌کن و نابود ساخته است. اینك از خاکستر فرهنگ و تمدن گذشته دنیایی نو و انسانی نوآور در اعماق سرشت‌آفرینش در حال تکوین است. همان دنیایی که تصویر تاریك و روشن آن دراکتشافات علمی «آنشتین» و تحقیقات فلسفی «برگسون» دیده می‌شود. اروپا نتایج مخوف و مرگبار پیش‌تازی‌های علمی و اقتصادی و اخلاقی را دربرابر چشمهای خود مشاهده می‌کند، همان نتایجی که داستان دلخراش آنرا «ساترنیتی» نخست‌وزیر پیشین ایتالیا در کتاب «انحطاط فرنگ» بیان داشته است. ولی متأسفانه سیاستمداران و اندیشه‌مندان سنت پرست غرب ابعاد این انقلاب حیرت‌انگیز را که درضمیر و روح‌انسان در حال وقوع است درك نکرده و بدرستی به اهمیت آن پی نبرده‌اند.

اگر صرفاً از نظر ادبی نگاه کنیم باز می‌بینیم که بعد ازضربهٔ عظیم جنگ‌جهانی‌مغزها ونیروهای شکست‌خورده و از کار افتاده اروپا دیگر برای نشو و نمای یك ادبیات پخته و صحیح مساعد نیست و آمادگی لازم را برای بال‌

گشایی در فضای اندیشهٔ سالم ندارد. بلکه بیم آن می‌رود که تن آسائی و سست عنصری و گریز از مشکلات زندگی (عجمیت) بر افکار غرب چیره شود و دیگر قادر به تمییز احساسات قلبی ازمعقولات استدلالی و منطقی نباشد. البته امریکا در بین عناصر تمدن و فرهنگ غرب عنصر سالمی بنظر می‌رسد. شاید به این سبب که هنوز ملتی جوان و از قید سنن و روایات کهن آزاد است و وجدان اجتماعی او می‌تواند تأثیرات تمدن جدید و افکار نوین را به آسانی قبول کند.

ملل شرق بخصوص شرق مسلمان پس از صدها سال خواب مداوم اکنون چشم باز کرده و رویدادهای جهانی و حال و روز خود را درک می‌کنند. اما این را هم باید درک کنند که زندگی بخودی خود قادر نیست هیچ انقلابی در محیط خود و در دنیای خارج ایجاد کند مگرآنکه‌این انقلاب ابتدا در اعماق وجود خود مردم پیدا شود. بعبارت دیگر دنیای نو و جامعهٔ نو نمی‌تواند در عالم خارج عینیت و تحقق یابد مگر اینکه قبلا یك انقلاب ژرف و ریشه‌دار در وجدان و ضمیر انسانها به وجود آید. این قانون ازلی و ابدی آفرینش است‌که قرآن‌کریم ضمن الفاظی ساده وبلیغ فرموده است: «ان‌الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» این قانون طبیعی هم در حیات فردی صادق است و هم در حیات ملل و جوامع بشری. من در تصانیف فارسی خود کوشش خواهم کرد پیوسته این حقیقت را در مدنظر داشته باشم.

درحال حاضر در سراسر جهان بخصوص ممالك شرقی

هر کوششی که برای بالابردن نگاه مردم از محدوده‌های جغرافیائی بعمل آید موجب تولید یا تجدید منش وسیرت درست و نیرومند انسانی خواهد بود و در خور احترام و تقدیر است. ازینرو من این چند برگ شعر را به نام نامی اعلیحضرت فرمانروای افغانستان منسوب می‌سازم که با هوش وفطانت ذاتی ازاین نکته بخوبی‌آگاهی نشان‌داده‌اند و تربیت افغانان را مورد توجه خاص دارنـد. امید است خداوند تعالی در این کار بزرگ او را حمایت و نصرت فرماید.

در پایـان مقال از دوست خود «چودهری محمدحسین. ایم. ای.» که مسوده‌های **پیام مشرق** را برای‌چاپ و انتشار آماده نمود سپاسگزاری می‌کنم. اگر او این زحمت را بر خود هموار نمی‌کرد به احتمال قوی انتشار این مجموعه تا مدتی دیگر بتعویق می‌افتاد.

اقبال

یادداشت گردآورنده

محمد اقبال پس از دریافت نامه‌ای از دکتر محمود افشار یك‌جلد «پیام‌مشرق»را به‌او هدیه‌می‌فرستدودکتر افشاردرپاسخ این‌قطعه‌را می‌سراید:

اندیشه داشتم چو ز هندوستان روم — سوغاتـی سفر چه بـر دوستان برم
اقبـال روی کـرد و فـراز از درم — گلهای نوظهور کـه زی بوستان برم
نغمـه‌سرا شونـد هـه بلبلان پـارس — زین نغزچامه‌ها که زهندوستان برم.

برای تفصیل مراجعه شود به «گفتار ادبی» جلد دوم.